

بررسی ادله منکران مفهوم شرط

□ سید رضا علوی *

چکیده

بحث از مفهوم شرط یکی از مباحث بنیادی در علم اصول فقه است که تأثیر مستقیم بر فرایند استنباط احکام شرعی دارد. مسئله پژوهش حاضر، بررسی و نقد ادله منکران دلالت جمله شرطیه بر انتفاء حکم عند انتفاء الشرط است؛ بدین معنا که آیا تعلیق حکم بر شرط، ظهور در ترتب انتفاء حکم در صورت انتفاء شرط دارد یا نه. در این راستا، تحقیق حاضر با روش تحلیلی - انتقادی، مهم‌ترین مستندات منکران را طرح و ارزیابی کرده است. این ادله عمدتاً بر سه پایه استوار است: نخست، ادعای این که جمله شرطیه دلالت بر علیت انحصاری شرط نسبت به جزاء را ندارد و نمی‌توان گفت: در صورتی که شرط نبود لزوماً جزاء تحقق پیدا نمی‌کند زیرا احتمال وجود علل دیگر ممکن است. دوم ادعای اینکه دلالت جمله شرطیه بر مفهوم در هیچ‌یک از اقسام دلالات ثلث - مطابقه، تضمن یا التزام - قابل تحلیل نیست؛ سوم، تمسک به موارد نقض و تالی فاسد، همچون آیه «وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا»، که در آن پذیرش مفهوم شرط به نفی حکم شرعی ثابت می‌انجامد؛ و در تأیید این ادله، استناد به غلبه مواردی که شرط در آن برای بیان تحقق موضوع یا بیان خصوصیه مورد ذکر می‌شود، نه به قصد تعلیق الحکم. تحلیل انتقادی این ادله نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آن‌ها توان نفی کلی ظهور تعلیق در مفهوم را ندارد؛ زیرا با احراز مقام بیان و عدم قرینه صارفه، دلالت جمله شرطیه بر انتفاء عند الانتفاء عرفاً قابل اثبات است. بر اساس یافته‌های تحقیق، انکار مطلق مفهوم شرط ناشی از خلط میان شرط بیان موضوع و شرط مؤثر در حکم است، و نتیجه آن که حجیت مفهوم شرط در مواردی که قرائن برخلاف وجود ندارد، بر مبنای ظهور عرفی تعلیقی جمله، پذیرفتنی است. واژگان کلیدی: مفهوم، شرط، مفهوم شرط، منکرین مفهوم شرط.

* طلبه سطح چهار رشته فصل و اصول (alavirh110@gmail.com).

مقدمه

یکی از مباحث مهم در قلمرو مباحث الفاظ در علم اصول فقه، مسئله «مفهوم شرط» و دلالت جمله شرطیه بر انتفاء حکم عند انتفاء الشرط است. اهمیت این بحث از آن روست که پذیرش یا عدم پذیرش چنین دلالتی، در موارد فراوانی بر گستره دلالت ادله شرعی و در نتیجه بر فرآیند استنباط احکام تأثیر می‌گذارد. از این رو، اصولیان از دیرباز به بررسی ساختار دلالتی قضایای شرطیه و حدود دلالت آن‌ها پرداخته و در این میان دو رویکرد اصلی شکل گرفته است: گروهی برای جمله شرطیه ظهور در مفهوم قائل شده‌اند، در حالی که گروهی دیگر اصل این دلالت را انکار کرده و برای نفی آن به مجموعه‌ای از استدلال‌ها تمسک جسته‌اند.

با توجه به نقش تعیین‌کننده این استدلال‌ها در جهت‌دهی به نتیجه بحث، بررسی و ارزیابی دقیق آن‌ها اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. از این رو، پژوهش حاضر با تمرکز بر ادله منکران مفهوم شرط، درصدد است ساختار استدلالی این دیدگاه را بازخوانی و نقد کند. در این راستا، پس از تبیین اجمالی مفهوم شرط و جایگاه آن در مباحث الفاظ، مهم‌ترین ادله منکران - از جمله تحلیل دلالتی جمله شرطیه و استناد به موارد نقض و لوازم ادعایی آن - طرح و به صورت تحلیلی ارزیابی می‌شود.

روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه منابع اصولی است؛ بدین صورت که ابتدا تقریرهای اصلی منکران مفهوم شرط از منابع معتبر اصولی استخراج و بازسازی شده، سپس با تحلیل دلالتی و بررسی مبانی عرفی ظهورات زبانی، میزان استحکام آن‌ها مورد سنجش قرار می‌گیرد. هدف از این بررسی، دستیابی به ارزیابی منقحی از توان استدلالی ادله مزبور و روشن شدن حدود اعتبار آن‌ها در نفی دلالت جمله شرطیه بر مفهوم است.

پیشینه تحقیق

مسئله مفهوم شرط از مباحث دیرپای علم اصول فقه است که در آثار اصولیان به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته است. این بحث در منابع کلاسیک اصولی همچون آثار شیخ انصاری، آخوند خراسانی و محقق نائینی در ضمن مباحث مفاهیم طرح و بررسی شده و هر یک به

تقریر ادله قائلان و منکران مفهوم شرط پرداخته‌اند. اگرچه مقالاتی که در رابه با بررسی ادله قائلان مفهوم شرط و بررسی ادله آنها پرداخته ولی تاکنون پژوهشی که به صورت خاص به بررسی ادله منکرین مفهوم شرط پرداخته باشد، دیده نشده است. در این نوشتار به بررسی مستقل و تحلیلی ادله منکران مفهوم شرط و ارزیابی نقادانه ساختار استدلالی آنها به صورت متمرکز مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر می‌کوشد با تمرکز بر همین بخش، به بازخوانی و نقد منظم این ادله بپردازد.

مفاهیم

۱. مفهوم در لغت

مفهوم در لغت از ریشه «فهم، یفهم» به معنای شناخت و علم است. جوهری در صحاح آن را مرادف «عِلْمُهُ» می‌داند؛ «فَهِمْتُ الشَّيْءَ فَهَمًّا وَفَهَامِيَّةً عِلْمُهُ» (جوهری، ۱۳۶۷هـ.ش، ج ۵/ص ۲۰۰۵) با این حال، برخی از معاجم، تمایزی دقیق‌تر را لحاظ کرده‌اند. به عنوان مثال، «أقرب الموارد» در تعریف این ماده قید می‌کند: «فَهْمُهُ فَهَمًّا وَفَهَمًا: عِلْمُهُ وَعَرَفَهُ بِقَلْبِهِ وَهُوَ إِنَّمَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَعَانِي لَا بِالذَّوَاتِ فَيَقَالُ فَهِمْتُ الْكَلَامَ وَعَرَفْتُ الرَّجُلَ لَا فَهْمْتُهُ». (شرطونی، ۱۳۷۴هـ.ش، ج ۴، ص ۲۰۹) این تعریف، فهم را به ادراکی قلبی و ذهنی اختصاص می‌دهد که متعلق آن معانی (مفاهیم) است، نه ذوات (اعیان خارجی)؛ زیرا ادراک ذوات با واژه «عَرَفَ» مناسب‌تر است.

گرچه در مواردی واژه‌های «فهم» و «علم» در تعریف یکدیگر به کار رفته‌اند، اما با دقت در موارد استعمال و بررسی دقیق این دو دانسته می‌شود که این دو کاملاً مترادف نیستند. «الإفصاح» این دو را متمایز می‌سازد: «وَالْفَرْقُ بَيْنَ الْفَهْمِ وَالْعِلْمِ: أَنَّ الْعِلْمَ إِطْلَاقُ الْإِدْرَاكِ، وَالْفَهْمُ سُرْعَةُ انْتِقَالِ النَّفْسِ مِنَ الْأُمُورِ الْخَارِجِيَةِ إِلَى غَيْرِهَا. وَقِيلَ: تَصَوُّرُ الْمَعْنَى مِنَ اللَّفْظِ». (موسی، ۱۴۱۰هـ.ق، ص ۱۴۸) بر این مبنا، «علم» ادراکی مطلق است، در حالی که «فهم» به سرعت انتقال نفس از امور محسوس به معقول، یا دقیق‌تر، تصور معنای حاصل از لفظ اطلاق می‌شود.

بر همین اساس مفهوم در زبان عربی مقابل مصداق به مجموعی از صفات و خصوصیات که از یک معنا کلی درک و فهمیده می‌شود اطلاق می‌گردد. (مصطفی ۱۸۱۹م، ج ۲، ص ۷۰۴) و

لغت شناسان فارسی آن را به معنای «مضمون و مقصود و مراد و معنی و آنچه در دل و در ضمیر باشد و مضمر و مقدر و معلوم و همراه و آنچه بفهم و ادراک در آید» (نفیسی، بی تا، ج ۵، ص ۳۴۴۲) ترجمه کرده‌اند. می‌توان گفت: مفهوم آن چیزی است که از لفظ فهمیده می‌شود و با خواندن یا شنیدن کلمه در ذهن و قوه مدرکه انسان نقش می‌بندد، به عبارت دیگر، مفهوم با معنا، مدلول و مراد، مساوی است.

در اصطلاح

مفهوم در اصلاح علوم مختلف معانی متفاوتی دارد؛

۱. مفهوم در علم منطق: مقابل مصداق عبارت است از وجود ذهنی کلی و معنایی که مورد تصور قرار گرفته است، خواه این تصور از طریق لفظ حاصل شده باشد یا از طریق قرائن دیگر مانند مشاهده، اشاره، یا تمثیل. به عبارت دیگر، مفهوم همان «وجود ذهنی شیء» است، در حالی که مصداق، همان «وجود خارجی آن» است.

مفهوم منطقی دامنه شمول وسیع‌تری نسبت به مفهوم لغوی دارد؛ چرا که در منطق، قید «دلالت لفظی» مرتفع گردیده و هرگونه تصور ذهنی از یک معنا، تحت عنوان مفهوم قرار می‌گیرد، حتی اگر مستند به دلالت صریح وضعی یا لفظی نباشد، بلکه از طریق کتابت یا اشاره نیز معنای یک چیز در ذهن تصور شود به آن مفهوم، اطلاق می‌شود. (مظفر، ۱۳۸۵ هـ.ش، ج ۱، ص ۹۵: تهانوی، ۱۹۹۶ م، ج ۲، ص ۱۶۱۷)

۲. مفهوم در علم اصول فقه: مقابل «منطوق» قرار می‌گیرد. منطوق عبارت است از آنچه لفظ مستقیماً و به دلالت مطابقی یا وضعی بر آن حمل می‌شود؛ به تعبیری، محتوایی است که لفظ، حامل و قالب بیان آن است.

در مقابل، مفهوم عبارت است از حکمی که لفظ مستقیماً بر آن دلالت ندارد و مدلول مطابقی نیست، بلکه از طریق دلالت التزامی لفظ، به تبع منطوق، فهمیده می‌شود؛ مانند: «إِنْ جَاءَكَ زَيْدٌ فَأَكْرِمْهُ»، منطوق جمله مذکور آن است که در صورت آمدن زید، اکرام او واجب است ولی مفهومش می‌شود: اگر زید نیاید اکرامش واجب نیست. پس مفهوم آن چیزی که لفظ حامل آن معنی نبوده و بالمطابقه و بالوضع بر آن دلالت ندارد ولی بالالتزام بر آن دلالت

می‌کند. از اینجا معلوم می‌شود که این دلالت مختص مدلولات التزامیه جمل‌های ترکیبیه است، چه انشائی باشد و چه خبری و شامل مدلول التزامی مفرد نمی‌شود. (تهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۲، ص ۱۶۱۷/ مغنیه، ۱۹۷۵م، ص ۱۴۳) از این رو علماء علم اصول مفهوم را چنین تعریف نموده‌اند: «دلالة لفظ الجملة التركيبية على حكم غير مذكور في الكلام لوجود الملازمة البينة الواضحة بين هذا الحكم المفهوم و بين الجملة الملفوظ بها بحيث يستدل بوجودها على وجوده عند الاطلاق و تجرد الكلام من كل القرائن...» (مغنیه، ۱۹۷۵م، ص ۱۴۳)

به عبارت دیگر، مفهوم، دلالت جمله بر حکمی غیرصریح است که به سبب وجود «ملازمة بینة و واضحة» میان آن حکم و حکم ملفوظ (منطوق)، با وجود حکم منطوق، بر وجود آن حکم مفهوم استدلال می‌شود. این ملازمه به گونه‌ای است که انتفاء قید (شرط یا سبب)، مستلزم انتفاء حکم خواهد بود. این حوزه شامل دو صورت است: انتفاء شخص حکم و انتفاء سنخ حکم، که هر دو تحت عنوان دلالت التزامی مفهومی مورد بحث قرار می‌گیرد.

اقسام مفهوم

مفهوم اصولی، با عنایت به نسبت حکم مستفاد از آن با حکم منطوق، به دو دسته اصلی تقسیم می‌گردد: مفهوم موافق و مفهوم مخالف.

مفهوم موافق (فحوی الخطاب)

اگر حکم مستفاد از مفهوم، در جهت دلالت (ایجاب یا استحباب) موافق با حکم منطوق باشد، آن را مفهوم موافق یا «فحوی الخطاب» (و گاهی «لحن الخطاب») می‌نامند. این نوع مفهوم مبتنی بر یک ملازمه میان علت حکم منطوق و حکم مفهوم است. بر همین اساس اگر اگر علیت حکم در منطوق و مفهوم مساوی باشد آن را مفهوم موافق مساوی و اگر علت حکم در مفهوم، از علت حکم منطوق، قوی‌تر باشد؛ به طوری که حکم استنباطی از مفهوم، اولویت و شدت بیشتری داشته باشد، به آن اولویت (مفهوم موافق اولوی) گفته می‌شود. (میرزای قمی، ۱۳۷۸هـ.ش، ص ۱۷۱)

مفهوم مخالف

اگر حکم مستفاد از مفهوم، در جهت نفی و اثبات، مخالف با حکم منطوق باشد، آن را مفهوم

مخالف یا «دلیل الخطاب» اطلاق می‌کنند. این مفهوم بر پایه انتفاء مقتضی یا وجود مانع در فرض انتفاء قید مستقر است و خود به چند قسم منقسم می‌شود:

مفهوم شرط

عبارت است از: دلالت جمله مقید به شرط بر ثبوت حکم در صورت وجود قید و ثبوت نقیض آن حکم در صورت انتفاء آن شرط.

مفهوم وصف

عبارت است از: دلالت لفظی که به یک وصف (قید غیر از شرط، غایت، عدد و...) مقید شده است، بر نقیض حکم منطوق در فرض انتفاء آن وصف. در این مقام، «وصف» به معنای اعم از نعت نحوی به کار می‌رود و شامل قیدی چون مضاف، مضاف الیه، ظرف زمان یا مکان نیز می‌گردد، مادامی که دلالت بر حصر و تقید کند.

مفهوم عدد

آن عبارت است از: دلالت لفظ یا جمله که به عدد خاصی مقید شده است، بر ثبوت حکم صرفاً بر آن عدد معین و انتفاء حکم در غیر آن عدد (اعم از کمتر یا بیشتر). به عنوان نمونه، در آیه شریفه: «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً»، حکم وجوب حد تازیانه مقید به عدد هشتاد است و مفهوم آن، انتفاء این حد در غیر این عدد است.

مفهوم غایت

دلالت لفظ و جمله‌ای که مقید به غایتی شده بر ثبوت آن حکم تا آن غایت و ثبوت نقیض آن حکم پس تحقق آن غایت. مانند: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» (بقره/۱۸۷) که با دلالت منطوق جواز اکل و شرب را تا طلوع فجر ثابت می‌کند و با مفهوم غایت حرمت اکل و شرب را در ماه رمضان بعد از غایت یعنی بعد از طلوع فجر ثابت می‌کند. (خالد رمضان، ۱۴۱۸ هـ.ق، ص ۲۸۲)

۲- شرط

در لغت

شرط در لغت عرب از ماده «ش، ر، ط» به معنای علامت و نشانه و عَلم و آنچه مانند آن است اطلاق می‌گردد، (ابن فارس، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۳، ص ۲۶۱) به سرباز شرطه گفته می‌شود چون با یونیفرم مخصوص خود را علامتگذاری کرده است. و در قرآن کریم نیز به این معنا استعمال شده است «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» یعنی علامت‌های قیامت (یا مرگ) ظاهر شد. این معنا در الزام و التزام به کار رفته و این معنا را بخود گرفته چون با ملزم شدن و یا ملزم کردن شخصی به امری نوعی علامتگذاری به وجود می‌آید (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴هـ.ش، ج ۲، ص ۳۱۵)، از این رو علمای لغت: «شَرَطَ» را به معنای الزام و التزام به چیزی معنا کرده‌اند. لسان العرب می‌نویسد: «الشَّرْطُ: إلْزَامُ الشَّيْءِ وَالتِّزَامُ فِي الْبَيْعِ وَنَحْوِهِ، وَالْجَمْعُ شُرُوطٌ.» (ابن منظور، ۱۴۱۴هـ.ق، ج ۷، ص ۳۲۹؛ جوهری، ۱۳۷۶هـ.ش، ج ۱۰، ص ۳۰) شرط الزام شیء و التزام و پذیرفتن آن در بیع و مانند است و جمع آن شروط است. شرط یعنی مقید کردن چیزی به امر دیگری که اگر آن امر حاصل شد شرط نیز تحقق می‌یابد و اگر مشروط تحقق پیدا نکند شرط نیز تحقق پیدا نخواهد کرد. این الزام و التزام با جملات شرطیه بیان می‌شود که در آنها حروف شرط بکار رفته و ساختار جمله از دو فعل بعنوان فعل شرط و جزای شرط تشکیل می‌شود. جزای شرط فعلی است تحقق آن در خارج منوط به تحقق فعل شرط است. مانند: «ان جائك زيد فاکرم»، وجوب اکرام (جزای شرط) معلق بر مجیء زيد (فعل شرط) است. به بیان دقیق‌تر، مجیء زيد شرط تحقق لزوم اکرام در خارج است.

در اصلاح

در اصطلاح اصولی معنای لغوی شرط (الزام و التزام) حفظ شده است (مشکینی اردبیلی، ۱۳۹۲هـ.ش، ص ۳۳۰)، اما با توجه به بستر تحلیل حکم و دلالت، تفکیکاتی در مصادیق آن صورت پذیرفته است که می‌توان آن را به دو دسته تقسیم کرد:

۱. معنای عام (اعم از شرط و غیر آن): گاهی شرط به معنای مطلق آنچه که شیء (حکم یا وقوع) متوقف بر آن است به کار می‌رود. این شمول، شامل علل و شرایط هر دو سنخ می‌شود.

۲. شرط به معنای قید عدمی: در برخی تعابیر، شرط به امری اطلاق می‌گردد که صرفاً مقتضی عدم تحقق مشروط در صورت فقدان آن است، بدون آنکه وجود آن شرط، دلالت بر وجود مشروط داشته باشد. این شرط در کتب اصولی چنین تعریف شده است: «مَا يُلْزَمُ مِنْ عَدَمِهِ الْعَدَمُ وَ لَا يُلْزَمُ مِنْ وُجُودِهِ الْوُجُودُ» (اصفهانی، ۱۴۲۹هـ، ج ۲، ص ۴۲۱؛ انصاری، ۱۳۸۳هـ، ج ۱، ص ۱۷۰) و بحث در مفهوم شرط در همین قسم است. در اینجا، محور بحث، تعلیق جمله جزاء بر جمله شرط و بررسی این دلالت که آیا انتفاء قید (جمله شرط)، مستلزم انتفاء حکم (جمله جزاء) است یا خیر؟

۳. مفهوم شرط

مفهوم شرط در علم اصول، عبارت است از انتفاء طبیعت حکم جزاء به صورت سلب کلی در صورت انتفاء شرط: «انتفاء الحُکْمِ المشروطِ عِنْدَ انتفاءِ شرطِهِ» (حیدری، ۱۴۱۲هـ، ق، ص ۱۱۹) که گاهی به صورت خلاصه «الانتفاء عند الانتفاء» تعریف می‌شود. (خراسانی، ۱۴۰۹هـ، ق، ج ۱، ص ۱۹۴) به بیان دیگر، ظهور کلام در این است که عدم تحقق قید (شرط)، مستلزم عدم تحقق قید مُعَلَّق (محکوم) خواهد بود. این دلالت، از نوع دلالت التزامی محسوب شده و مبنای استدلال به مفهوم مخالف در جمله شرطیه است. (انصاری، ۱۳۸۳هـ، ج ۱، ص ۱۶۹) مثال قرآن این قاعده اصولی آیه شریفه ذیل است:

«وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ»، از این جمله، استنباط می‌شود که وجوب انفاق بر مطلقات (در عده) منوط به تحقق قید حمل است. بنابراین، مفهوم مخالف این حکم بیان می‌دارد که: اگر زنی در عده، «ذات حَمْل» نباشد، وجوب انفاق (به این عنوان) مرتفع می‌گردد.

محل نزاع در مفهوم شرط

جمله شرطیه چنان که در منطق گفته شده متشکل از دو جمله مستقل است که بواسطه حرف شرط و ایجاد ارتباط، از استقلال خارج شده و رابطه شرط مشروط بین آنها برقرار شده است. جمله شرطیه در یک تقسیم به شرطیه متصله و منفصله تقسیم می‌شود و قضیه شرطیه متصله به اعتبار طبیعت اتصال بین مقدم و تالی به متصله لزومیه و متصله اتفاقیه تقسیم می‌گردد.

متصله اتفاقیه: قضیه‌ای که رابطه مقدم و تالی علی و معلولی نبوده و تلازمی بین آن دو نیست، بلکه اتفاقی است، مانند: این که می‌گویند: «هر وقت محمد آمد، درس شروع شده است». این بدان جهت است که بر حسب اتفاق این قضیه تکرار شده و چنین قضیه‌ای صادق شده است. متصله لزومیه آن است که بین مقدم و تالی تلازم بوده و آن دو از هم جدا نمی‌شود. و این تلازم یا بدین جهت است که بین آنها رابطه علی و معلولی برقرار است و یا هر دو معلول علت دیگری است، و رابطه آنها ضروری است.

در جمله شرطیه، جمله جزاء متوقف بر شرط بوده و تا شرط محقق نشود جزاء تحقق پیدا نمی‌کند و یا لازم الاجراء نمی‌شود. این توقف گاهی عقلی و تکوینی و گاهی جعلی و تشریعی است. توقف عقلی و تکوینی جایی است شرط برای بیان موضوع باشد و مقدم همان موضوع حکم باشد که بدون آن حکم معنا ندارد. مانند: «ان رزقت ولدا فاختنه» که تا ولد نباشد اصلا وجوب ختنه معنا ندارد. به این نوع از جمله شرطیه به اتفاق اصولیون مفهوم ندارد، زیرا؛ با انتفاء شرط موضوع حکم از بین می‌رود و معنا ندارد، حکم به انتفاء تالی کنیم مگر از باب سالبه به انتفاء موضوع.

اما صورت دوم که توقف جعلی و شرعی باشد، جایی است که تالی و مشروط منوط به وجود شرط است و بدون آن تحقق پیدا نمی‌کند، اما نه به صورتی که اگر شرط نباشد تحقق حکم معنا نداشته باشد، بلکه فرض حکم بدون شرط ممکن است و با رفتن شرط حکم جزاء قابلیت بقاء دارد. مانند این که بگویند: «ان احسن الیک صدیقک فاحسن الیه» که احسان به دوست را متوقف کرده بر احسان او به شخص ولی اگر مقدم نباشد و او احسان نکند باز هم احسان از جانب این شخص ممکن است و محال نیست.

این قسم از جمله‌های شرطیه محل نزاع است که آیا مفهوم دارد یا خیر؟ اگر مفهوم داشته باشد یعنی اگر احسان نکرد تو هم احسان نکن ولی اگر بگوییم مفهوم ندارد، یعنی فقط این یک حکم را بیان می‌کند اگر احسان کرد، پاسخ او را بده و احسان کن ولی نسبت به جانب دیگر ساکت است و حکمی را بیان نمی‌کند.

در دلالت جمله شرطیه بر مفهوم و چگونگی آن حرف و سخن بسیار است که جای بررسی

آن در این مختصر نیست؛ اما به صورت مختصر باید گفت: در رابطه با دلالت جمله شرطیه بر مفهوم یعنی انتفاء عند الانتفاء چند قول است که اهم اقوال دو قول است:

۱. اکثر اصولیین متقدم و متأخر، شیعه و سنی قائلند که جمله شرطیه دارای مفهوم است.
۲. عده‌ای از اصولیین از قبیل سید مرتضی و سید بن زهره و جماعتی از اخباریین مانند: شیخ حر عاملی (مکی عاملی، ۱۴۱۹ هـ.ق، ج ۱، ص ۵۳)، فاضل تونی (بهبهانی، ۱۴۱۵ هـ.ق، ص ۱۰۹ و ۱۸۳ - ۱۸۴؛ شبّر، ۱۴۰۴ هـ.ق، ص ۳۸ - ۳۹) و محدث جزایری (بشروی خراسانی (فاضل تونی)، ۱۴۱۲ هـ.ق، ص ۲۳۲) قائلند جملات شرطیه عند الاطلاق مفهوم ندارد و دلالت بر انتفاء عند الانتفاء نمی‌کنند و تنها بر ثبوت الحکم عند وجود الشرط دلالت می‌کنند؛ اما اینکه با انتفاء شرط حکم منتفی شود، دلیل ندارد و اثبات شیئی نفی ما عدا نمی‌کند و این جمله نسبت به آن صورت ساکت است، یعنی نفی و اثباتا حکم موضوع بدون این شرط را بیان نمی‌کند بلکه از خارج باید دانسته شود. (محمدی، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۹)

به عنوان نمونه شیخ حر عاملی رحمته الله در تبیین حجیت مفهوم شرط، این دیدگاه را مطرح و بر مشروط بودن اعتبار مفهوم به وجود قرینه تأکید دارد:

ایشان مفهوم شرط را در میان مفاهیم، از زمره «قوی‌ترین مفاهیم» می‌داند؛ با این حال، حجیت آن را منوط به احراز قصد متکلم می‌داند. به عبارت دیگر، اگر قرینه‌ای بر قصد متکلم در افاده مفهوم وجود داشته باشد، مفهوم شرط معتبر خواهد بود. اما در مواردی که علم قطعی به قصد متکلم برای افاده مفهوم حاصل نشود، یا شک در قصد وجود داشته باشد، شرط مفهوم ندارد. ایشان در تأکید این دیدگاه، بیان می‌دارد که در نصوص قرآنی بیش از یکصد و بیست و پنج موضع یافت شده که از استعمال شرط، اراده مفهوم نگردیده است؛ و در متون غیر قرآنی، این موارد به هزاران مورد می‌رسد. این کثرت موارد انصراف و عدم اراده مفهوم، چالش جدی برای تمسک به مفهوم شرط به صورت مطلق ایجاد می‌کند.

سؤال بنیادین این است که چگونه می‌توان بدون وجود قرینه خاصی، به وجود مفهوم حکم کرد؟ این امر با نهی قطعی شارع از عمل نمودن به «ظن» در مقام استنباط احکام شرعی مغایرت دارد. از نظر ایشان، تمسک به مفهوم شرط در غیاب قرینه، مصداق عمل به ظن غیر معتبر است. (حر عاملی، ۱۴۰۳ هـ.ق، ص ۲۷۹ - ۲۹۱)

از این رو، این نوشتار (در ادامه بحث) به بررسی و تحلیل ادله کسانی می‌پردازد که منکر حجیت مفهوم جمله شرطیه هستند و مبانی توجیهی این گروه را مورد مذاقه قرار می‌دهد.

ادله منکران مفهوم شرط

منکرین مفهوم شرط برای اثبات این نظریه به ادله‌ای استناد کرده‌اند که در ادامه به صورت مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. عدم انحصار شرط

یکی از ادله محوری منکرین حجیت مفهوم شرط، مبتنی بر این فرض است که قضیه شرطیه ذاتاً بر انحصار شرط دلالت نمی‌کند. مفاد قضیه شرطیه، صرفاً اثبات تحقق «جزاء» به شرط تحقق «شرط» است (تعلیق حکم مشروط بر قید شرط). لیکن این تعلیق، نفی امکان وجود علل یا شروط جایگزین برای همان حکم را در پی ندارد.

چنان‌که گفته شد مفاد قضیه شرطیه این است که حکم معلق بر شرط شده و وقتی شرط محقق شد، جزء هم محقق می‌شود، ولی اینکه این شرط منحصر است و جایگزینی ندارد، این را نمی‌توانیم از این تعلیق استفاده کنیم. معنای تعلیق این است که اگر شرط محقق شد، جزء محقق شود، ولی آیا لازمه‌اش این است که شرط و علت دیگری وجود ندارد، جایگزین دیگری نمی‌شود برای آن تصویرکرد؟ این استفاده نمی‌شود و چون اینچنین است، مفهوم قابل استفاده نیست.

به تعبیر دیگر دلیل اصلی این است که انتفاء شرط مذکور، لزوماً به انتفاء مشروط نمی‌انجامد؛ زیرا امتناعی ندارد که شرط دیگری (یا مجموعه‌ای از شروط دیگر) قائم مقام آن شده و حکم معلق بر آن محقق گردد. در این صورت، حکم معلق بر مجموعه شروطی خواهد بود که در لفظ به یکی از آن‌ها اشاره شده است. بنابراین نمی‌توانیم از انتفاء شرط، انتفاء حکم

را نتیجه بگیریم. مرحوم سید مرتضی علم الهدی در این مورد می‌نویسد:

أَنَّ الشَّرْطَ عِنْدَنَا كَالصِّفَةِ فِي أَنَّهُ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ بَخْلَافَهُ، وَ بِمَجَرَّدِ الشَّرْطِ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ، وَ إِنَّمَا نَعْلَمُهُ فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ بِدَلِيلِ مَنْفَصِلٍ، لِأَنَّ تَأْثِيرَ الشَّرْطِ أَنْ يَتَعَلَّقَ الْحُكْمُ بِهِ، وَ لَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَخْلُفَهُ وَ يَنْوِبَ عَنْهُ شَرْطٌ آخَرُ يَجْرِي مَجْرَاهُ، وَ لَا يَخْرُجُ

من أن يكون شرطاً، ألا ترى أن قوله تعالى: «وَأَشْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» إنما منع من قبول الشاهد الواحد حتى ينضم إليه الآخر، فانضمام الثاني إلى الأول شرط في القبول ثم يعلم أن ضم امرأتين إلى الشاهد الأول يقوم مقام الثاني، ثم يعلم بدليل أن ضم اليمين إلى الشاهد الواحد يقوم مقام الثاني، فنيابة بعض الشروط عن بعض أكثر من أن يحصى. (علم الهدى، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص: ۴۰۶)

ایشان برای اثبات مدعای خود به چند آیه قرآن استدلال می‌کند:

یک مورد آیه دین است: «وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ... وَاسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ...» در این آیه خداوند می‌فرماید: دین باید مکتوب شود و دو شاهد بر آن گرفته شود تا مورد شک و تردید واقع نشود. اگرچه ظاهر آیه، جمله شرطیه نیست، اما ایشان بر این بر باور است که این آیه در واقع به یک قضیه شرطیه بر می‌گردد. مانند این که آیه گفته است اگر بخواهیم شهادت را بپذیریم شرطش ضمیمه شاهد دوم است، اگر شاهد دوم بود شهادت اولی هم قبول می‌شود. اما می‌بینیم ضم دو شاهد زن جای شاهد دوم مرد را می‌گیرد و یا ضم و اضافه کردن قسم جای شاهد را می‌گیرد، پس بعض شروط می‌تواند نائب دیگر شود، پس این قضیه شرطیه دلالت می‌کند که اگر این شرط محقق شد، یعنی ضمیمه شاهد دوم، جزاء نیز محقق است، اما اگر این شرط محقق نشد، معنایش این نیست که جزاء دیگر محقق نمی‌شود، چه بسا جایگزین داشته باشد، مثلاً دوزن بیايند شهادت دهند یا یمین جای آن را بگیرد، لذا نمی‌توانیم انحصار را استفاده کنیم که بگوییم: «إذا انتفى الشرط، انتفى المشروط و به نحو کلی این را نفی کنیم».

خلاصه استدلال سید مرتضی این است که قضیه شرطیه مفهوم ندارد، زیرا انحصار از آن استفاده نمی‌شود و ممکن است شرط دیگری جای این شرط را بگیرد. معنای جمله شرطیه این است که اگر این شرط باشد جزاء محقق است، اما اگر نباشد جزاء ممکن است محقق باشد و ممکن است نباشد، زیرا ممکن است چیز دیگری جایگزین این شرط شود. همچنان که در علل طبیعی نیز نمونه آن وجود دارد، مانند این که بگوییم هرگاه خورشید بتابد جسم حرارت پیدا کرده و داغ می‌شود؛ اما این بدان معنا نیست که اگر خورشید افول کرد و نور خورشید منتفی شد حرارت جسم نیز منتفی شود، زیرا ممکن است حرارت جسم به علت دیگری باشد. در قضیه شرطیه نیز

اینگونه است، و ممکن است مشروط فقط معلول و معلق بر شرط نباشد و جایگزین و علت دیگری نیز داشته باشد. وقتی علت منحصره بودن شرط برای جزاء ثابت نشد، «انتفاء عند الانتفاء» نیز صادق نخواهد بود، زیرا ممکن است مشروط بواسطه علت دیگری پابرجا بماند و منتفی نشود.

نقد دلیل اول منکرین مفهوم شرط

محور اساسی دلیل نخست منکران مفهوم شرط آن است که قضیه شرطیه دلالتی بر انحصار شرط ندارد؛ بدین معنا که ممکن است شرط مذکور در کلام، تنها یکی از علل تحقق حکم باشد و در کنار آن، علت یا شرط دیگری نیز برای تحقق همان حکم وجود داشته باشد. بر این اساس، با انتفاء شرط مذکور در کلام، لزوماً حکم منتفی نخواهد شد؛ زیرا احتمال دارد حکم به واسطه شرط دیگری تحقق یابد. در مقابل، قائلان به مفهوم شرط بر انحصار شرط تأکید کرده و کوشیده‌اند با تقریرات و ادله گوناگون این انحصار را اثبات کنند و از این رهگذر، استدلال منسوب به سید مرتضی را ناتمام بدانند.

مرحوم آخوند خراسانی در کفایة الأصول در مقام پاسخ به این استدلال می‌نویسد: سخن سید که گفته است «تأثیر شرط همان تعلیق حکم بر آن است و امتناعی ندارد که امر دیگری جایگزین آن گردد و با فقدان این شرط نیز حکم تحقق یابد، بدون آنکه از عنوان شرط بودن خارج شود»، نیازمند بررسی و تفسیر دقیق است؛ زیرا باید روشن شود مراد وی از امکان قیام شرط دیگر چیست: آیا مراد مقام ثبوت است یا مقام اثبات.

اگر مقصود وی مقام ثبوت باشد، یعنی صرفاً این احتمال داده شود که در واقع و نفس‌الامر شرط دیگری نیز برای تحقق حکم وجود داشته باشد، چنین احتمالی گرچه فی‌الجمله معقول است، اما در حدی نیست که به ظهور قضیه شرطیه در ترتب حکم بر شرط لطمه وارد کند؛ زیرا این احتمال، احتمالی ضعیف است و ظهورات عرفی کلام با چنین احتمالات بعیده‌ای از بین نمی‌رود و عرف در مقام فهم، به این گونه احتمالات اعتنا نمی‌کند.

اما اگر مراد سید مقام اثبات باشد، بدین معنا که از خود جمله شرطیه - مانند «إن جاءک زید فاکرمه» - این احتمال استفاده شود که در کنار این شرط، شرط دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند

جایگزین آن گردد، در این صورت باید دید آیا چنین احتمالی در حدی است که ظهور جمله را مخدوش سازد یا نه. بدیهی است اگر احتمال مزبور احتمالی عقلایی و مؤثر در فهم عرفی باشد، نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ اما صرف امکان عقلی چنین احتمالی، بدون آنکه منشأ عقلایی داشته باشد، نمی‌تواند به ظهور قضیه شرطیه در ترتب جزاء بر شرط آسیبی وارد کند.

با این همه، به نظر می‌رسد تقریر مرحوم آخوند از کلام سید تمام نیست؛ زیرا آنچه از کلام سید استفاده می‌شود این است که وی اصل تلازم میان شرط و جزاء را انکار نمی‌کند. به تعبیر دیگر، سید می‌پذیرد که جزاء در کلام، منوط به تحقق شرط مذکور است و بدون تحقق آن شرط، تحقق جزاء از همان جهت ممکن نیست؛ لیکن آنچه مورد انکار اوست انحصار شرط در همان مورد مذکور در کلام است. از این رو، وی احتمال می‌دهد که شرط دیگری نیز در عرض آن وجود داشته باشد که بتواند همان حکم را محقق سازد.

بنابراین، اگر مراد سید نفی اصل تلازم میان مقدم و تالی بود، پاسخ آخوند می‌توانست تام باشد؛ زیرا قضیه شرطیه بی‌تردید در تلازم و ترتب جزاء بر شرط ظهور دارد. اما نزاع در اینجا در انحصار شرط است، و روشن است که ظهور قضیه شرطیه در چنین انحصاری محل بحث و تأمل است؛ از این رو نمی‌توان صرفاً با تمسک به ضعف احتمال وجود شرط دیگر، ظهور در انحصار را اثبات کرد.

از همین رو، موافقان مفهوم شرط کوشیده‌اند این انحصار را به گونه‌ای معقول اثبات کنند. آنان با تقریرات مختلف در صدد برآمده‌اند تا نشان دهند که شرط مذکور در قضیه شرطیه، به نحو منحصر در تحقق حکم دخالت دارد. در کلمات اصولیان، راه‌ها و تقریرات متعددی برای اثبات این انحصار ذکر شده است که با نوعی دسته‌بندی تحلیلی می‌توان آن‌ها را در چند مسیر استدلالی سامان داد.

ادله لفظی بر اثبات انحصار شرط

در میان ادله‌ای که برای اثبات انحصار شرط در قضیه شرطیه اقامه شده، گروهی از اصولیان به ادله لفظی تمسک کرده‌اند. در این میان، دو تقریر مهم مطرح شده است:

۱. تمسک به وضع ادوات شرط ۲. تمسک به اطلاق

۱. تمسک به وضع

برخی از اصولیان بر آن شده‌اند که ادوات شرط برای افاده علیت انحصاری میان شرط و جزاء وضع شده‌اند؛ بدین معنا که مفاد وضعی این ادوات، ترتب جزاء بر شرط به نحو علیت منحصره است. بر اساس این دیدگاه، هنگامی که گفته می‌شود: «إن جاءك صديقك فأكرمه»، مفاد جمله به حسب وضع آن است که معیء صدیق علت منحصر تحقق اکرام باشد.

۱-۱. تبادل

برای اثبات این مدعا به تبادل تمسک شده است؛ بدین بیان که با شنیدن چنین جمله‌ای، از آن علیت انحصاریه به ذهن متبادر می‌شود و چون تبادل از علائم حقیقت است، کشف می‌شود که وضع ادوات شرط برای همین معنا بوده است.

با این حال، تمسک به وضع در این مقام قابل پذیرش نیست؛ زیرا لازمه این مدعا آن است که استعمال جمله شرطیه در مواردی که شرط علت منحصر نیست، استعمال مجازی باشد، در حالی که وجداناً چنین نیست و عرف در این موارد نیز استعمال جمله شرطیه را کاملاً حقیقی تلقی می‌کند. از این رو، در اینجا دو امر وجدانی در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند: از یک سو، ادعای تبادل علیت انحصاریه، و از سوی دیگر، عدم احساس مجازیت در استعمال جمله شرطیه در موارد عدم انحصار. روشن است که اگر وضع ادوات شرط برای علیت انحصاریه بود، استعمال آن در موارد غیر منحصر باید مجازی تلقی می‌شد، حال آنکه چنین امری در وجدان عرفی مشاهده نمی‌شود.

مرحوم آخوند خراسانی نیز در کفایة الأصول در رد این استدلال می‌نویسد:

و دعوی تبادل الزوم والترتب بنحو الترتب علی العلة المنحصرة مع كثرة استعمالها
فی الترتب علی نحو الترتب علی غیر المنحصرة منها بل فی مطلق الزوم بعيدة ...
کیف و لا یری فی استعمالها فیهما عناية و رعاية علاقة بل إنما تكون إرادته کإرادة
الترتب علی العلة المنحصرة بلا عناية. (خراسانی (آخوند)، ۱۴۰۹ق، ص ۱۹۵)

حاصل کلام ایشان آن است که ادعای تبادل ترتب جزاء بر شرط به نحو علیت منحصره، با توجه به کثرت استعمال جمل شرطیه در مواردی که ترتب به نحو علیت غیر منحصره یا حتی

مطلق لزوم است، ادعایی بعید می‌نماید. چگونه می‌توان چنین تبادری را پذیرفت، در حالی که در این موارد نه علاقه مجاز وجود دارد و نه قرینه‌ای بر استعمال مجازی دیده می‌شود؛ بلکه اراده ترتب شرط بر جزا بدون علیت منحصره در این موارد همانند اراده ترتب بر علت منحصره، بدون هیچ‌گونه عنایت یا قرینه‌ای تحقق می‌یابد.

ازاین‌رو، جمعی از اصولیان، تمسک به تبادر و ادعای وضع ادوات شرط برای افاده علیت انحصاریه را ناتمام دانسته و آن را از ادله قابل اعتماد در اثبات مفهوم شرط به شمار نیاورده‌اند. (واعظ بهسودی، ۱۴۲۲هـ.ق، ج ۲، ص ۲۶۷)

۲-۱. انصراف

گروهی دیگر از اصولیان برای اثبات علیت منحصره در قضیه شرطیه، به انصراف تمسک کرده‌اند. برای اثبات علیت منحصره در جمل شرطیه، تحقق دو امر لازم است:

نخست، ثبوت ملازمه میان شرط و جزاء؛ بدین معنا که میان تحقق شرط و تحقق جزاء نوعی ارتباط و تلازم برقرار باشد. اثبات این مقدار از دلالت، به نظر ایشان، از طریق وضع ادوات شرط ممکن است؛ بدین بیان که گفته می‌شود ادوات شرط برای افاده حالت تلازم میان شرط و جزاء وضع شده‌اند. شاهد این مدعا نیز تبادر است؛ زیرا آنچه از قضیه شرطیه به ذهن متبادر می‌شود، وجود رابطه‌ای ملازمی میان شرط و جزاء است، به گونه‌ای که تحقق جزاء در فرض تحقق شرط، امری وابسته و مرتبط با آن تلقی می‌شود.

دوم، اثبات علیت انحصاریه برای شرط نسبت به جزاء. بدین صورت که ملازمه یادشده، صرف ملازمه مطلق نیست، بلکه ملازمه‌ای است که به نحو علیت منحصره تحقق دارد. دلیل این مدعا را انصراف دانسته‌اند؛ به این بیان که ملازمه میان علت و معلول در فرض علیت منحصره، از ملازمه در فرضی که علت دیگری نیز در عرض آن وجود داشته باشد، اقوی و اکمل است. از این‌رو، در مواردی که امر میان این دو احتمال مردد باشد، ذهن به فرد اکمل منصرف می‌شود (ایروانی، ۲۰۰۷م، ج ۱، ص ۴۵۴) و در نتیجه، مفاد قضیه شرطیه حمل بر علیت منحصره می‌گردد.

با این حال، تمسک به انصراف نیز در این مقام قابل پذیرش نیست؛ زیرا: اولاً، اکملیت به تنهایی موجب انصراف نمی‌شود. منشأ انصراف در استعمالات عرفی،

شدت انس ذهنی میان لفظ و معنای خاص است، نه صرف اکملیت ثبوتی در خارج. در حالی که اکملیت فرضی ملازمه در مورد علیت منحصره، امری مربوط به مقام ثبوت است و ملازمه‌ای با مقام اثبات و ظهور لفظی قضیه شرطیه ندارد؛ ازاین‌رو نمی‌تواند منشأ انس ذهنی و در نتیجه انصراف باشد. افزون بر این، استعمال جمل شرطیه در مواردی که شرط علت منحصره نیست نیز فراوان است، و همین امر خود مانع از تحقق چنین انصرافی خواهد بود. ثانیاً، حتی اگر به نحو تنزل بپذیریم که اکملیت می‌تواند منشأ انصراف باشد، باز هم اکمل بودن ملازمه در فرض علیت منحصره محل تأمل است؛ زیرا چه بسا ملازمه در فرض عدم انحصار نیز از همان درجه از تحقق برخوردار باشد. (ایروانی، ۲۰۰۷م، ج ۱، ص ۴۵۴) توضیح آنکه علیت به معنای نوعی وابستگی و تعلیق میان دو امر است، و این حقیقت در همه موارد علیت به نحو واحد تحقق می‌یابد و از حیث ذات خود شدت و ضعف نمی‌پذیرد. بنابراین، تفاوت میان علیت منحصره و غیر منحصره، تفاوتی در اصل حقیقت علیت نیست، بلکه انحصار و عدم انحصار وصفی خارج از ماهیت علیت است که از وحدت یا تعدد علت انتزاع می‌شود. (خراسانی (آخوند)، ۱۴۰۹ق، ص ۱۹۵/ صدر، و عبد الساتر، ۱۴۱۷هـ ق، ج ۶، ص ۶۲۶) ازاین‌رو نمی‌توان ادعا کرد که ملازمه در فرض علیت منحصره ذاتاً اکمل از ملازمه در فرض عدم انحصار است تا زمینه انصراف فراهم گردد.

۲. تمسک به اطلاق

گروهی دیگر از اصولیان برای اثبات انحصار شرط - که سید مرتضی آن را انکار کرده و بر همین اساس مفهوم شرط را نپذیرفته است - به اطلاق تمسک کرده‌اند. بر اساس این دیدگاه، با تمسک به اطلاق ادات شرط یا اطلاق جمله شرطیه و یا اطلاق شرط و جزاء، می‌توان علیت منحصره را برای شرط اثبات کرد. در ادامه به برخی از این تقریرات اشاره می‌شود.

۲-۱. تمسک به اطلاق ادات شرط

برخی گفته‌اند ادات شرط برای افاده لزوم، ترتب و تعلیق میان شرط و جزاء وضع شده‌اند. این ترتب دارای مصادیق گوناگونی است؛ گاه به صورت علیت منحصره تحقق می‌یابد، گاه به نحو علیت غیر

منحصره و گاه به صورت علیت ناقصه. به تعبیر دیگر، ادات شرط بر اصل رابطه ترتب میان شرط و جزاء دلالت دارد، اما انحصار این رابطه از طریق تمسک به اطلاق اثبات می‌شود. تقریب استدلال آن است که اگر متکلم در مقام بیان علت حکم باشد و حکم دارای علل متعددی باشد، لازم است آن علل را بیان کند؛ زیرا در غیر این صورت کلام محتاج بیان زائد خواهد بود. بنابراین با تمسک به اطلاق ادات شرط، علیت منحصره استفاده می‌شود؛ زیرا خصوصیت انحصار امری عدمی است و نیازمند بیان زائد نیست. (خمینی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۱، ص ۳۴۲)

این استدلال ناتمام است؛ زیرا:

اولاً، ادات شرط از معانی حرفی به شمار می‌آیند و مقدمات حکمت در معانی حرفی جاری نمی‌شود؛ چراکه معنای حرفی جزئی است و معنای جزئی قابلیت تقیید ندارد تا بتوان برای آن اطلاق فرض کرد.

ثانیاً، قیاس اطلاق در این مقام با اطلاق در بحث وجوب نفسی و غیر قیاس مع الفارق است؛ زیرا وجوب نفسی با اطلاق ملازم است و وجوب در هر حال ثابت است، خواه واجب دیگری در میان باشد یا نباشد. اما در قضیه شرطیه چنین ملازمه‌ای وجود ندارد؛ بلکه هر یک از ترتب منحصره و غیر منحصره محتاج قرینه و مؤنه است. از این رو وجهی برای تمسک به اطلاق جهت اثبات علیت منحصره وجود ندارد؛ زیرا آنچه از قضیه شرطیه استفاده می‌شود اصل ترتب جزاء بر شرط است، خواه این ترتب منحصر باشد یا نباشد. بنابراین عدم انحصار موجب تقیید در مقابل حال دیگر نیست تا بتوان با تمسک به اطلاق، آن را نفی کرد. به بیان دیگر، اطلاق مساوی با ترتب منحصر نیست و برای تعیین یکی از این دو، نیاز به قرینه خاص خواهد بود. (خراسانی (آخوند)، ۱۴۰۹ق، ص ۱۹۶ / روحانی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۳، ص ۲۲۵)

۲-۲. اطلاق فعل شرط

عده‌ای دیگر گفته‌اند برای انحصار علیت به اطلاق شرط می‌توان تمسک کرد، زیرا در جمله شرطیه در صورتی که متکلم در مقام بیان باشد، باید عللی که دخیل است را بیاورد و بیان کند. و از آنجا که شرط علت برای جزاء است و مولی در مقام بیان یک علت بیشتر بیان نکرده از

اطلاق استناد جزاء به شرط می‌توان علیت منحصره را برداشت کرد و گفت علت دیگری هم عرض آن وجود ندارد. مانند اطلاق وجوب که بر وجوب تعیینی حمل می‌شود. (خراسانی (آخوند)، ۱۴۰۹ق، ص ۱۹۶)

این استدلال نیز تمام نبوده و دارای اشکالاتی است:

۱- قیاس اطلاق شرط به اطلاق امر مع الفارق است؛ زیرا در مثل وجوب نفسی و غیره یا تخییری یا تعیینی هرکدام واجب جدایی است که آثار مستقل دارد. اما در شرط این چنین نیست، بلکه شرطیت شرط یک نحو است که با تعدد شرط مختلف نمی‌شود، گرچه در حالت تعدد شرط ذکر عدل آن لازم است، ولیکن این به معنای تعدد نحو شرطیت نیست و واضح است که تعدد شرط و تعدد نحو شرط با هم متفاوت است.

۲- بر فرض این که قیاس مذکور صحیح باشد، بر علیت منحصره دلالت ندارد و آن از قرینه خاص ثابت می‌شود.

۳- بر فرض که ما بپذیریم اطلاق شرط کاشف از انحصار علیت است اما صغرای قضیه ثابت نیست زیرا اطلاق شرط به ندرت محقق می‌شود و اثبات و احراز اطلاق مشکل است، به صورتی که احراز شود متکلم در مقام بیان تمام المؤثر علیت تامه و در مقام بیان ماهو المؤثر باشد تا علیت منحصره ثابت شود. (ولی زاده، ولی زاده، ۱۴۰۰ هـ ق، ص ۱۴۷-۱۷۰)

۲-۳. اطلاق قضیه شرطیه

ظاهر قضیه شرطیه این است که فقط مقدم در تالی مؤثر باشد و علت در تالی باشد و الا طبق مقتضای قاعده‌ی «لایصدر الواحد الا من الواحد» لازم می‌آید که عنوان جامع دیگری در بین باشد و علیت در تالی باشد که این با ظاهر نمی‌سازد و باطل است. بنابر این باید علت منحصره باشد. (خمینی، ۱۴۲۳ هـ ق، ج ۱، ص ۳۴۲ / خمینی، ۱۴۱۵ هـ ق، ج ۲، ص ۱۸۵)

این اطلاق نیز مثبت علیت منحصره نیست زیرا:

اولاً: ظاهر قضیه شرطیه ثبوت تلازم است و علیت استفاده نمی‌شود چه رسد به ثبوت علیت منحصره.

ثانیاً: قاعده مذکور در تکوینیات جاری است در حالی که علیت و معلولیت در مجعولات

شرعی، تکوینی نیست. به عبارت دیگر قیاس تشریع به تکوین باطل است. (خمینی، ۱۴۱۵ هـ ق، ج ۲، ص ۱۸۵)

۲-۴. تمسک به اطلاق جزاء

چنان که معلوم است در قضیه شرطیه جزاء متوقف بر شرط بوده و این توقف و وابستگی قراردادی و جعلی است، و از آنجا جزاء دائر مدار خصوص شرط مذکور شده و اصل این است که مولی در مقام بیان باشد و با عطف به «و» یا «او» جزاء را مقید به چیزی دیگری نکرده، مقدمات حکمت در ناحیه جزا تمام بوده و در نتیجه می توان انحصار علیت در جزاء را ثابت دانست. (نائینی، ۱۳۷۶ ش، ج ۲، ص ۴۸۲)

محقق نائینی این استدلال را پذیرفته و می نویسد: مقدمات حکمت فقط در مجعولات شرعیه جاری می شود و طبعاً شرط در قضیه شرطیه مجعول شارع نیست و نمی توان به اطلاق شرط تمسک کرد، و جزا مجعول شارع است، لذا فقط می توان به اطلاق جزا تمسک کرد. (نائینی، ۱۳۷۶ ش، ج ۲، ص ۴۸۲)

اگرچه به این وجه نیز اشکالاتی وارد شده اما ظاهراً این اشکالات وارد نبوده و پاسخ آنها داده شده و ما بدلیل رعایت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می کنیم برای اطلاع بیشتر ردّ و جواب می توانید به مقاله «ادله موافقان مفهوم شرط در پرتو انحصار علیت» مراجعه کنید.

۲. عدم دلالت به یکی از دلالات سه گانه

اگر قضیه شرطیه بخواهد دلالت بر مفهوم داشته باشد باید به یکی از اقسام سه گانه دلالت یعنی مطابقه، تضمن یا التزام باشد، ولی هیچ یک از اقسام سه گانه مذکور در قضیه شرطیه وجود ندارد، لذا می توانیم بگوییم قضیه شرطیه مفهوم ندارد. یعنی قضیه شرطیه قطعاً به دلالت مطابقی بر انتفاء عند الانتفاء دلالت نمی کند، دلالت تضمنی بر انتفاء عند الانتفاء نیز ندارد، همچنین دلالت التزامی بر انتفاء عند الانتفاء ندارد. لذا راهی برای دلالت جمله شرطیه بر مفهوم شرط باقی نمی ماند.

در واقع دلیل دوم منکرین مفهوم شرط یک قیاس استثنائی است که اگر ملازمه بین مقدم و تالی صحیح باشد و تالی را باطل کنیم مقدم نیز باطل می شود، بدین صورت: «لو دل الشرط علی

المفهوم- الانتفاء عند الانتفاء- لكان بإحدى الدلالات الثلاث أى: المطابقة أو التضمن أو الالتزام، و التالى باطل فالمقدم مثله». ملازمه بین مقدم و تالی واضح است زیرا دلالت منحصر دلالت مطابقی، تضمنی و التزامی است، و در این جا هیچ یک از این سه دلالت ثابت نیست؛ چون انتفاء حکم جزا در صورت انتفاء شرط نه دلالت مطابقی است و نه تضمن و نه التزام، زیرا: جمله شرطیه وضع شده برای ثبوت جزاء برای شرط هنگامی که شرط ثابت و پابرجا است، و بدیهی است که بین این معنا و «انتفاء عند الانتفاء» ربط و ملازمه ای نیست، و یکی عین دیگری یا جزء دیگری نیز نیست، تا یکی از دلالت در اینجا موجود باشد. و ملازمه بین این دو معنا نیست بدین معنا که ملازمه یا باید ملازمه عقلی باشد و یا عرفی و روشن است که بین «ثبوت حکم جزاء در صورت وجود شرط» و «انتفاء عند الانتفاء» هیچ یک از این ملازمه ها نیست. پس تالی یعنی نبودن یکی از دلالت سه گانه موجب بطلان مقدم می شود یعنی شرط مفهوم ندارد.

رد استدلال

این استدلال نیز تمام نیست زیرا؛ اگرچه مقدم را قبول داریم و دلالت شرط بر مفهوم باید به یکی از دلالت سه گانه باشد ولی بطلان تالی را نمی توان پذیرفت، بلکه می گوئیم دلالت شرط بر مفهوم بدلالات التزامی است که خارج از این سه نیست. زیرا لازمه ی ثبوت جزاء برای شرط هنگام وجود شرط این است که وقتی شرط محقق نبود حکم جزاء نیز منتفی باشد و الا معنایی برای تعلیق شرط و جزاء نیست. (خراسانی، ۱۴۰۹ هـ.ق، ص ۱۹۶/ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ ق، ج ۲، ص ۲۰)

این پاسخ در صورتی صحیح است که ما علت منحصره را بپذیریم، اما اگر انحصاره علیت را نپذیریم این جواب تمام نبوده و بطلان تالی پابرجا بوده و انتفاء عند الانتفاء تمام نمی شود. بعضی دیگر مانند شیخ در مطارح چنین پاسخ داداند که: مستفاد از ادات شرط این است که تعلیق جزاء بر شرط به نحو خاصی است که با انتفاء شرط، جزاء نیز منتفی می شود، همانگونه که عرف طلب وجوبی را از امر می فهمد و به کمتر از آن راضی نمی شود و وجوب مدلول التزامی وضعی امر است، فهم عرفی از تعلیق جزا بر شرط نیز انتفاء حکم جزاء است هنگام انتفاء شرط. (انصاری، ۱۳۸۳ هـ.ش، ج ۲، ص ۳۳)

سخن شیخ نیز به نظر تمام نمی‌رسد زیرا عرف از تعلیق شرط بر جزاء فقط تلازم بین شرط و جزاء را می‌فهمد؛ اما آیا این تلازم بنحو علیت منحصره است یا خیر؟ عرف از آن علیت منحصره نمی‌فهمد، و فهم مطلق تلازم علیت منحصره را ثابت نمی‌کند.

۳. مفهوم شرط موجب تالی فاسد

موافقین سید مانند ابن زهره علاوه بر ادله سید به دلیل دیگری اشاره کرده و می‌نویسد: از جمله ادله بر عدم مفهوم شرط آیه شریفه: «وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» است. (حلی، (علامه)، ۱۳۸۳ ش، ص ۱۰۱) به این تقریب که منطوق آیه می‌گوید: اگر کنیزان شما اراده تعفف و تحصن دارند، آنها را به زنا وادار نکنید، اگر قائل شویم شرط مفهوم دارد، و این جمله مفهوم داشته باشد، مفهومش این می‌شود که: اگر آنها اراده تعفف و تحصن ندارند، یعنی مثلاً اراده زنا دارند، جایز است و اشکال ندارد، آنها را بر زنا وادار واکراه کنید. در حالی که چنین حکمی قطعاً باطل است و کسی به آن قائل نشده است. بنابراین در شرع مواردی داریم که نمی‌تواند مفهوم داشته باشد و مفهوم داشتش تالی فاسد دارد.

این دلیل نیز تمام نیست زیرا؛

اولاً: بحث در مفهوم شرط در جایی است که قرینه بر وجود مفهوم یا عدم آن وجود نداشته و ندانیم که شرط در اینجا مفهوم دارد یا خیر؟ در چنین مواردی آیا شرط بالوضع یا به کمک قرائن ظهور در مفهوم دارد تا مفهوم آن اخذ کنیم یا نه؟ و الا آنان نیز انکار نمی‌کنند که گاهی جمله‌ی شرطیه به واسطه وجود قرینه مفهوم ندارد. این آیه یکی از آن مواردی است قرینه دارد و آن قرینه موجب از بین رفتن ظهور شرط در مفهوم می‌شود و اینکه در بعضی از موارد مستند به قرینه شرط مفهوم نداشته باشد، دلیل و شاهد بر عدم ثبوت مفهوم نیست. (خراسانی، ۱۴۰۹ هـ.ق، ص ۱۹۸)

ثانیاً: چنانچه گفته شده یکی از شرایط تحقق مفهوم این است که قضیه شرطیه برای بیان تحقق موضوع نباشد. یعنی قضیه شرطیه بگونه‌ای نباشد که با از بین رفتن موضوع دیگر حکم جزاء، موضوعی برای تحقق نداشته و معقول نباشد، چنان‌که در مثل: «ان رزقت ولداً فاختنه» یا «ان ركب الامير فخذ ركابه» چنین است که اگر ولد نباشد یا امیر نباشد دیگر ختنه کردن و گرفتن رکاب موضوعی برای تحقق در خارج ندارد. به تعبیر دیگر این شرط برای بیان تحقق

موضوع است نه اینکه بخواهد حکم را مشروط به این شرط کند. لذا این قبیل قضایای شرطیه که در آنها شرط برای بیان تحقق موضوع است، مفهوم ندارد و این آیه نیز از همین موارد است به این بیان که: «ان اردن تحصنا» در آیه معنایش این نیست که این شرط نهی از اکراه بر زنا است، بلکه این جمله یا قضیه برای تحقق موضوع است، لذا در این موارد جمله شرطیه مفهوم ندارد.

پس می‌توان گفت: مفهوم نداشتن در برخی از قضایا و جملات شرطیه مانند این مورد که شرط برای بیان تحقق موضوع است دلیل بر عدم مفهوم شرط نیست، و نمی‌تواند شاهد بر بطلان مفهوم شرط باشد، زیرا اساساً خود قائلین به مفهوم شرط نیز معتقدند چنین قضایایی که برای تحقق موضوع ذکر شده، مفهوم ندارند. (مکی عاملی، ۱۳۹۱ ش، ص ۲۴۸ / حائری یزدی، ۱۴۱۸ ق، ص ۱۹۶)

ثالثاً: بر فرض قائل به مفهوم شویم این جمله دلالت بر عدم حرمت اکراه هنگام عدم اراده تحصّن و حفظ از گناه می‌کند که آن ملازم با اباحه نیست؛ چون انتفاء حرمت گاهی بدلیل حلّیت آن است و گاهی بدلیل امتناع وجود متعلّق آن عقلاً؛ زیرا سالبه به انتفاء موضوع و محمول خود صادق است و در اینجا سالبه به انتفاء موضوع است، چون با عدم اراده تحصّن طبعاً اراده گناه محقق می‌شود و در صورت اراده گناه محقق شود، اکراه معنا ندارد. (محمد مهدی نراقی، ۱۳۸۸ ش، ج ۲، ص ۸۶۰)

رابعاً: گفته شده که مفهوم شرط حجت است زیرا اگر مفهوم نداشته باشد تقیید آن بی فایده خواهد بود و یا بعضی گفته‌اند: شرط، زمانی مفهوم دارد که برای این تقیید و تخصیص فایده‌ای غیر تخصیص حکم به این موضوع متصور نباشد، اما در مورد آیه فایده دیگر هم متصور است و آن افاده معنای مبالغه در نهی از اکراه است به این معنی که اگر آنها اراده تحصّن و حفظ خویش از گناه را کردند مولی سزاوارتر به این امر است او نیز باید آنها را به گناه وادار نکند.

خامساً: بر فرض که بگوییم این جمله شرطیه مفهوم دارد و مفهوم آن جواز اکراه به گناه زنا و فحشاء می‌شود، اما می‌گوییم آن مفهوم بدلیل تعارض با اجماع که از او قوی‌تر است منتفی می‌شود. به تعبیر دیگر شرط مفهوم دارد اما اینجا بدلیل تعارض با اجماع آن ظهور منعقد نمی‌شود. (محمد مهدی نراقی، ۱۳۸۸ ش، ج ۲، ص ۸۶۰)

نتیجه

حاصل آنچه در بررسی ادله موافقان و منکران مفهوم شرط گذشت آن است که بخش مهمی از استدلال‌هایی که برای اثبات انحصار علیت در قضیه شرطیه اقامه شده، از استحکام لازم برخوردار نیست. استدلال به اطلاق قضیه شرطیه و استفاده از قاعده «لایصدر الواحد الا من الواحد» از آن رو ناتمام است که اولاً ظاهراً قضیه شرطیه صرفاً بر ثبوت تلازم میان شرط و جزا دلالت دارد و از آن علیت - چه رسد به علیت منحصره - استفاده نمی‌شود، و ثانیاً تطبیق قواعد تکوینی بر روابط اعتباری و تشریعی قیاسی مع الفارق است. در مقابل، تقریر مبتنی بر تمسک به اطلاق جزا - آن‌گونه که از سوی محقق نائینی تقریر شده - از حیث مبنا قابل توجه است؛ زیرا با توجه به اینکه جزا در حوزه مجعولات شرعی قرار دارد، امکان جریان مقدمات حکمت در آن متصور است، هرچند این بیان نیز از اشکال و مناقشه خالی نیست و اثبات انحصار علیت از این طریق نیازمند دقت‌های بیشتری در احراز مقام بیان متکلم است.

از سوی دیگر، استدلال منکران مفهوم شرط مبنی بر اینکه دلالت جمله شرطیه بر انتفاء عند الانتفاء در هیچ‌یک از اقسام دلالات ثلاث (مطابقه، تضمن و التزام) قابل تحلیل نیست نیز تمام به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در صورت پذیرش نوعی تعلیق مؤثر میان شرط و جزا می‌توان دلالت آن را در قالب دلالت التزامی تحلیل کرد، هرچند این تحلیل نیز متوقف بر اثبات نحوه‌ای از علیت میان شرط و جزا است. همچنین استدلال به تالی فاسد، مانند تمسک به آیه «وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا»، نمی‌تواند اصل ظهور قضیه شرطیه در مفهوم را نفی کند؛ زیرا چنین مواردی یا به جهت وجود قرینه، یا به دلیل اینکه شرط برای بیان تحقق موضوع ذکر شده است، از موارد عدم انعقاد مفهوم به شمار می‌آیند. بر این اساس، نتیجه آن است که نه ادله موافقان در اثبات انحصار علیت به طور کامل خالی از اشکال است و نه ادله منکران توان نفی کلی مفهوم شرط را دارد؛ بلکه آنچه از مجموع این مباحث به دست می‌آید آن است که دلالت قضیه شرطیه بر مفهوم امری وابسته به ظهورات عرفی و شرایط مقام بیان است و نمی‌توان آن را به نحو مطلق و بدون ملاحظه قرائن و قیود مقام مخاطب اثبات یا نفی کرد.

قرآن کریم

- ابن فارس، احمد بن فارس. ۱۴۰۴ق. معجم مقایس اللغة. تحقیق: هارون، عبد السلام. چاپ اول. قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۱۴هـ. لسان العرب. چاپ سوم. بیروت: دار الصادر، ۱۴۱۴هـ.
- اصفهانى نجفى، محمد تقى بن عبد الرحيم. ۱۴۲۹ش. هداية المسترشدين. چاپ دوم. قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۹ش.
- اصفهانى، حسين بن محمد،. ۱۳۷۴ش. مفردات الفاظ قرآن. چاپ دوم. بیروت: دار القلم، ۱۳۷۴ش.
- انصارى، مرتضى بن محمد امين وکلانتر، ابوالقاسم. ۱۳۸۳هـ. ش. مطارح الانظار (طبع جديد). چاپ دوم. قم: مجمع الفكر الاسلامی، ۱۳۸۳هـ. ش.
- ایروانى، باقر. ۲۰۰۷م. الحلقة الثالثة فى اسلوبها الثانى. چاپ اول. تهران: قلم، ۲۰۰۷م.
- بشروی خراسانى (فاضل تونى)، عبد الله بن محمد، الوافية فى اصول الفقه، تحقيق: سيد محمد حسين رضوى کشميرى، قم، مجمع الفكر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ. ق.
- بهبهانى، محمد باقر. ۱۴۱۵ق. الفوائد الحائريه. چاپ اول. قم: مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
- تهانوى، محمد على بن على، وغيره. ۱۹۹۶م. موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم. بیروت: مكتبة لبنان الناشرون، ۱۹۹۶م.
- تهذيب الوصول الى علم الأصول. چاپ اول. لندن: موسسه الامام على عليه السلام، ۱۳۸۰ش.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد. ۱۳۷۶هـ. الصحاح: تاج اللغة و الصحاح العربية. [تدوين] احمد عبد الغفور عطار. بیروت: دار العلم للملائين، ۱۳۷۶هـ. ق. چاپ اول.
- حائرى يزدى، عبد الكريم. ۱۴۱۸ق. درر الفوائد (طبع جديد). چاپ ششم. قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن. ۱۴۰۳ق. الفوائد الطوسيه. قم: مطبعة العلمیه، ۱۴۰۳ق.

حلی، حسن بن یوسف (علامه)، تهذیب الوصول إلى علم الأصول، محقق رضوی کشمیری، محمدحسین، قم، مؤسسة الامام علی علیه السلام - لندن - انگلیس، ۱۳۸۰ هـ ش
حیدری، علی نقی. ۱۴۱۲ق. اصول الاستنباط. چاپ اول. قم: لجنه اداره الحوزه العلمیه، ۱۴۱۲ق.

خالد رمضان، حسن. ۱۴۱۸ق. معجم اصول الفقه. چاپ اول. قاهره: مطبعة المدنی، ۱۴۱۸ق.
خراسانی (آخوند)، محمد کاظم. ۱۴۰۹هـ.ق. کفایة الاصول. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۹هـ.ق.

خمینی، روح الله. ۱۴۲۳ق. تهذیب الاصول. تحقیق جعفر سبحانی. چاپ اول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۲۳ق.
روحانی، محمد. ۱۴۱۳ق. منتقى الاصول. تحقیق: عبدالصاحب حکیم. چاپ اول. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، ۱۴۱۳ق.

شبر، عبد الله. ۱۴۰۴ق. الأصول الأصلية و القواعد الشرعية. چاپ اول. قم: کتاب فروشی مفید، ۱۴۰۴ق.

شرتونی، سعید. ۱۳۷۴: ۱۴۱۶. اقرب الموارد فی فصح العربیة و الشوارد. تهران: دار الاسوة للطباعة و النشر، ۱۳۷۴: ۱۴۱۶.

صدر، محمد باقر و عبد الساتر، حسن. ۱۴۱۷ق. بحوث فی علم الاصول. چاپ اول. بیروت: الدار الاسلامیة، ۱۴۱۷ق.

علم الهدی، علی بن حسین. ۱۳۷۶ش. الذریعة الى اصول الشریعة. چاپ اول. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ش.

محمدی، علی. شرح اصول استنباط. چاپ سوم. قم: دار الفکر.
مشکینی اردبیلی، علی. ۱۳۹۲ش. مصطلحات الفقه. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۹۲ش.

مصطفی، ابراهیم، و غیره. ۱۹۸۹م. المعجم الوسیط. استانبول، ترکیه: دار الدعوة، ۱۹۸۹م.
مظفر، محمد رضا. ۱۳۸۵ش. اصول الفقه. چاپ پانزدهم. قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۵ش.
مغنیه، محمد جواد. ۱۹۷۵م. علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید. چاپ اول. بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۷۵م.

- مکارم شیرازی، مکارم. ۱۴۲۸ق. انوار الاصول. تحقیق: احمد قدسی. چاپ دوم. قم: مدرسه
الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ۱۴۲۸ق.
- مکی (شهید اول)، محمد بن مکی. ۱۴۱۹ق. ذکر الشیعه فی احکام الشریعه. قم: مؤسسه آل
البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، ۱۴۱۹ق.
- مکی عاملی، حسین بن یوسف. ۱۳۹۱ق. قواعد استنباط الأحکام. چاپ اول. قم: مؤلف
نامعلوم، ۱۳۹۱ق.
- مناهج الوصول الى علم الاصول. چاپ اول. قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)،
۱۴۱۵ق.
- موسی، حسین یوسف. ۱۴۱۰هـ. الافصاح. چاپ چهارم. قم: مکتب الاعلام الاسلامی،
۱۴۱۰هـ.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. ۱۳۷۸ق. قوانین الاصول (طبع قدیم). چاپ دوم. تهران
: مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۷۸ق.
- نائینی، محمد حسین و کاظمی خراسانی، محمد علی. ۱۳۷۶ش. فوائد الاصول. چاپ اول. قم:
جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ش.
- نراقی، محمد مهدی. ۱۳۸۸ش. انیس المجتهدین فی علم اصول الدین. چاپ اول. قم: بوستان
کتاب، ۱۳۸۸ش.
- نفیسی، علی اکبر. بی تا. فرهنگ نفیسی. تهران: خیام، بی تا.
- واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور. ۱۴۲۲هـ. مصباح الاصول. چاپ اول. قم: مکتبه
الداوری، ۱۴۲۲هـ.
- ولی زاده، ابوالقاسم و ولی زاده، محمد مهدی. در آمدی بر ادله موافقان مفهوم شرط در پرتو
انحصار علیت. ۱۴۰۰ تابستان. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۴۰۰ تابستان، جلد شماره
پیاپی ۱۲۵. ۱۴۷-۱۷۰.

